

بیاض شود بر سپهر تیغ کوه	بقصر افسر مودتانی کرده	چو امین شد از گردش پیغیر	بچخال میکردن تقارین
برافراخته بر جای نشیبت	سرافیل را دید صورتی بد	کران شادمانها باید گریست	بپسند که تار سرکوه پیت
چو رعد خروشان خان کشید	چو بر کوه روی سپک زید	که فرمان یزدان کی آید گم	براندازد بسینه کاپان زغم
رضن بیاری در بند خست	که چندین مرغ از پس تاج تخت	که روزی بکوش آید تیغ دش	که ای بنده از چندین کوشن
نه پنجم می آتش کار و زمان	که خوشش در کوش اندر جهان	که بر سرین آمد از روز کار	چنین و او پانچ بدو شهر یار
بر پیش اندران مردم را بچو	بدان راه تار یک بنهاد رود	بمیدان یکی پیش او رود	از انکوه مانا آمد سرود
پشیمان شود ز انکه در آن کجک	که سر کس که برود از کوه	خروش بر آمد ز کوه سیاه	چو آمد تار یکی اندر سپاه
		برود و دل سوی دریا شود	و کبر بردار و پشیمان شود



پرامدیشه شد کسین از خروش	سپه سوی اول از نهاد کوش	پی ریخ نا آمد شد	که بر دوازده انیسک یک بگذرد
پشمانی و شک بردن بره	یکی گفت کین ریخ پست از کناه	مکر و خبشش باید جمید	یکی گفت مثبتیاید شید
سپه و یک کس کجا علی برده خور	یکی بر دوازده انیسک و دیگر نبرد	ز تار یکی راه پرون شدند	چو از آب حیوان ناموش شدند
بیدار شد کردی و کجاست	بجستند کس که برود استیست		

زین صانع هم
بین